

قبایل یهود ساکنِ مدینه؛ (بنی قینقاع،

بنی نضیر، بنی قریظه و یهود خیبر و فدک)^۱

----- غلامحسین زینلی^۲

واژه یهود از ماده (ه-و-د) به معنای توبه کردن و بازگشت با نرمی و آرامش به حقیقت است (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۴، ص ۷۶؛ بغدادی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۲۵۶؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۱۶۹). در اصطلاح به پیروان شریعت حضرت موسی علیه السلام یهود گفته می شود (سجادی، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۲۱۹۹-۲۲۰۰). لغت شناسان (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۴، ص ۷۶؛ ازهری، ۲۰۰۱، ج ۶، ص ۲۰۵؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۵، ص ۳۳۹) و مفسران (لبولفتح رازی، ۱۴۰۸، ج ۸، ص ۴۲۶؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۳، ص ۵۳۶) معتقدند کلمه یهود از یهودا، نام یکی از فرزندان یعقوب، گرفته شده و در اصل یهوذا بوده که کلمه ای غیرعربی است و پس از تعریب، ذال به دال تبدیل شده است. برخی از لغت شناسان نیز دلیل یهود نامیده شدن این قوم را سخن حضرت موسی علیه السلام دانسته اند «إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ» (اعراف: ۱۵۶) که به معنای بازگشت این قوم به سوی خداوند است، اما با گذشت زمان، معنای اصلی فراموش شده است (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴، ص ۵۴۶؛ ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۳۹۲). این وجه تسمیه از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۱۶۹).

۱. این مقاله در قالب طرح پژوهشی پژوهشکده دانشنامه نگاری پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی تدوین شده و کلیه حقوق آن متعلق به پژوهشکده دانشنامه نگاری است. انتشار این مقاله در چارچوب همکاری مشترک میان مجله قرآن پژوهی و پژوهشکده دانشنامه نگاری پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی صورت گرفته است.
۲. پژوهشگر علوم دینی حوزه علمیه قم.

مقصود از قبایل یهود، گروه‌هایی از یهودند که از شام و فلسطین به حجاز رفتند و در مدینه و اطراف آن ساکن شدند (طبری، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۳۸۳). دربارهٔ نسب و نژاد یهودیان ساکن در مدینه قول‌های بسیاری وجود دارد. برخی نسب آنان را به بنی اسرائیل رسانده (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۵، ج ۲۲، ص ۳۴۴؛ ابن عبدالبر، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۹۲۱) و آنان را غیرعرب دانسته‌اند (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۸۲)، اما برخی محققان معاصر، با توجه به اسامی آنان، این قبایل را عرب دانسته‌اند (جواد علی، ۱۳۸۰، ج ۶، ص ۵۳۰). این قبایل عبارت بودند از: بنی قینقاع، بنی نضیر، بنی قریظه، خیبر و فدک. قبایل سه‌گانهٔ بنی قینقاع، بنی نضیر، و بنی قریظه جزو یهودیان اصیل به شمار آمده (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۵، ج ۲۲، ص ۳۴۴) و قبیلهٔ بنی نضیر و بنی قریظه، چون منسوب به کاهن بن هارون علیه السلام بودند، از اصالت و اهمیت بیشتری برخوردار شدند و آنان را کاهنان نیز می‌نامیدند (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۵، ج ۲۲، ص ۳۴۳). برخی از مورخان قبیلهٔ بنی قریظه و بنی نضیر را یهود اصیل ندانسته و بر آن‌اند که آنان ابتدا از اعراب بودند و بعد آیین یهود را اختیار کردند (یعقوبی، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۹).

پیشینهٔ قبایل یهود در حجاز

دربارهٔ علت کوچ یهودیان به مناطقی از جزیرهٔ العرب، آرای متعددی وجود دارد (ر.ک: جواد علی، ۱۳۸۰، ج ۶، ص ۵۱۱). بنا بر نظر مشهور، علت کوچ آنان آگاهی‌شان از ظهور پیامبر آخرالزمان در این منطقه بوده است. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که یهود در کتاب‌های خود خوانده بودند که محل هجرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم میان دو کوه عیر و اُحد است و این دو کوه را یافتند و در کنارش ساکن شدند (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۸، ص ۳۰۸-۳۰۹؛ طوسی، بی‌تا، ج ۴، ص ۹۵-۹۶؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۳۱۰). این روایت و آیاتی که به شناخت یهود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اشاره دارد «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ...» (بقره: ۱۴۶؛ انعام: ۲۰؛ نیز اعراف: ۱۵۷)، دلیل درخور توجهی برای کوچ یهود به این منطقه است (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۸، ص ۳۰۸-۳۰۹؛ میدی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۴۰۳؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۴، ص ۱۱۰-۱۱۱). برخی معتقدند آنان در زمان حضرت موسی علیه السلام از شام به حجاز هجرت کردند (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۵، ج ۲۲، ص ۳۴۳). برخی علت مهاجرت یهود به حجاز را غلبهٔ رومیان بر شام و ویرانی معبدها و کشتار یهودیان دانسته

و بر آن اند که وقتی بُحْتُ نُصَّرَ به بیت المقدس حمله کرد، بنی اسرائیل به حجاز کوچیدند (بلاذری، ۱۹۸۸، ص ۲۹؛ ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۵، ج ۲۲، ص ۳۴۴). مناسب نبودن آب و هوای حجاز برای کشاورزی و تجارت (سباعی، ۱۴۲۰، ص ۱۶)، نشان می‌دهد کوچ یهودیان به این منطقه اهداف مادی نداشته است.

قبایل یهود مدینه اوصاف پیامبر ﷺ را در کتاب‌های دینی خود خوانده بودند و طبق قرآن کریم، آن حضرت را همانند فرزندان خود می‌شناختند «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ» (بقره: ۱۴۶؛ انعام: ۲۰؛ ر.ک: طوسی، بی‌تا، ج ۴، ص ۹۵؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۲، ص ۵۰۰) و برای قبایل مشرک عرب نیز بیان کرده بودند و خود را از منتظران او معرفی می‌کردند (ابن هشام، بی‌تا، ج ۱، ص ۵۴۷)؛ پس از هجرت پیامبر ﷺ به مدینه و دعوت به اسلام، برخی از آنان مانند عبدالله بن سلام از قبیله بنی قینقاع، مُخَيَّرِيقُ از تیره بنی ثعلبه و شماری دیگر به پیامبر ایمان آوردند (ابن هشام، بی‌تا، ج ۱، ص ۵۱۴، ۵۱۶). مخیریق همه اموالش را در اختیار پیامبر ﷺ قرار داد تا صرف پیشرفت اسلام کند و در جنگ احد در رکاب پیامبر ﷺ به شهادت رسید (ابن هشام، بی‌تا، ج ۱، ص ۵۱۸) و خداوند مؤمنان اهل کتاب را تأیید کرد (آل عمران: ۱۱۳؛ ر.ک: ثعلبی، ۱۴۲۲، ج ۳، ص ۱۳۰؛ بغوی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۴۹۶). بسیاری از یهودیان با اینکه به حقانیت پیامبر ﷺ پی برده بودند، به بهانه اینکه پیامبر ﷺ از اعراب است، نه از نسل هارون علیهما السلام، دعوت او را نپذیرفتند (ابن هشام، بی‌تا، ج ۱، ص ۵۴۸) و پیروی از روش پیشینیان خود را بر آیین پیامبر ﷺ ترجیح دادند. خداوند نیز آنان را نکوهش نمود و فرمود که اگر پدرانشان نادان بوده و راه باطل پیموده باشند، آیا باز هم از آنان پیروی می‌کنند؟ (بقره: ۱۷۰؛ ر.ک: ابن هشام، بی‌تا، ج ۱، ص ۵۵۲؛ ثعلبی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۳۹).

درباره قبایل یهود آیات فراوانی نازل شده است، از جمله درباره اقتباس نام یهود از سخن پیامبرشان (اعراف: ۱۵۶؛ ر.ک: طبری، ۱۴۱۲، ج ۹، ص ۵۴؛ بغدادی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۲۵۶)؛ خودداری یهود از پذیرش اسلام و پیروی از پیشینیان خود (بقره: ۱۷۰)؛ اینکه از پیامبر اسلام ﷺ شناخت داشتند (بقره: ۱۴۶؛ انعام: ۲۰؛ اعراف: ۱۵۷)؛ خوف پیامبر ﷺ از یهود (انفال: ۵۸)؛

وعدۀ خدا به پیروزی پیامبر ﷺ بر یهود (آل عمران: ۱۲-۱۳)؛ خودداری یهود از داور قرارگرفتن تورات میان آنان و پیامبر ﷺ (آل عمران: ۲۳-۲۴)؛ منع مؤمنان از داشتن رابطه دوستی با یهود و تخلف منافقان از این دستور (مائده: ۵۱-۵۲)؛ ناکام ماندن یهود و منافقان در توطئه علیه مسلمانان (مائده: ۱۱)؛ ارتباط منافقان با یهود (حشر: ۱۱)؛ خیانت یهود بنی نضیر به پیامبر ﷺ و مسلمانان (واقعی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۳۶۴؛ ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۱۹۰) و اخراج آنان از مدینه به دستور پیامبر ﷺ (حشر: ۲-۴؛ ر.ک: طبری، ۱۴۱۲، ج ۲۸، ص ۱۹-۲۰)؛ تقسیم اموال بنی نضیر در میان مهاجران (حشر: ۶؛ ر.ک: ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۱۹۲؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۳۹۱)؛ قطع شماری از نخل های بنی نضیر با هدف واداشتن آنان به تسلیم (حشر: ۵؛ ر.ک: زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۵۰۱؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۸، ص ۶)؛ خیانت ابولبله در ماجرای بنی قریظه و توبه او (انفال: ۲۷؛ توبه: ۱۰۲؛ ر.ک: طبری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۵۸۴؛ بغوی، ۱۴۲۰، ج ۳، ص ۶۲۸)؛ اینکه خداوند در دل های بنی قریظه رعب و وحشت ایجاد کرد و شکست خوردن آنان (احزاب: ۲۶-۲۷؛ ر.ک: بغوی، ۱۴۲۰، ج ۳، ص ۶۲۸؛ بغدادی، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۴۱۹)؛ نامه پیامبر ﷺ به یهود خیبر (ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۵۴۴-۵۴۵؛ یوسفی غروی، ۱۴۲۸، ج ۳، ص ۹-۱۰) و توجه دادن آنان به اوصاف پیامبر ﷺ در تورات (فتح: ۲۹).

مفسران درباره آیات فراوان قرآن راجع به قبایل یهود تفسیرهایی نوشته اند، از جمله قمی (۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱، ۹۵-۱۹۶، ۲۴۴)، طبری (۱۴۱۲، ج ۲۸، ص ۱۱-۱۲، ۱۹-۲۰، ۳۰-۳۱)، طوسی (بی تا، ج ۲، ص ۴۰۶؛ ج ۴، ص ۹۵؛ ج ۵، ص ۱۴۶)، بغوی (۱۴۲۰، ج ۱، ص ۴۲۴؛ ج ۵، ص ۶۲)، زمخشری (۱۴۰۷، ج ۴، ص ۴۹۸، ۵۰۱)، طبرسی (۱۳۷۲، ج ۱، ص ۲۹۹؛ ج ۳، ص ۳۲۱-۳۲۲) و فخر رازی (۱۴۲۰، ج ۱۱، ص ۳۲۲؛ ج ۱۲، ص ۳۷۵؛ ج ۲۹، ص ۵۰۵). مهم ترین اسناد تاریخی برای تحقیق درباره قبایل یهود عبارت اند از: السیره النبویه ابن هشام (ر.ک: ج ۱، ص ۵۵۲؛ ج ۲، ص ۴۴، ۴۷، ۱۹۰، ۲۲۰-۲۲۲، ۲۴۴)، المغازی واقدی (ر.ک: ج ۱، ص ۳۶۵-۳۸۴؛ ج ۲، ص ۵۰۶، ۵۲۴)، الطبقات الکبری ابن سعد (ر.ک: ج ۲، ص ۲۱-۸۶)، تاریخ خلیفه ابن خیاط (۳۸-۳۹)، انساب الاشراف بلاذری (ج ۱، ص ۳۰۸-۳۰۹، ۳۴۷)، تاریخ یعقوبی (ج ۲، ص ۴۹)، تاریخ طبری (ر.ک: ج ۲، ص ۴۷۹-۴۸۱، ۵۷۱-۵۸۴)، و الارشاد مفید (ج ۱، ص ۹۳، ۱۲۶).

از معاصران، برکات احمد در کتاب محمد والیهود، و مصطفی صادقی در کتاب پیامبر و یهود حجاز به قبایل یهود پرداخته‌اند. در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (سیدی، ۱۳۸۳، ج ۱۲، ص ۶۸۲-۶۸۳)، دانشنامه جهان اسلام (ر.ک: آهنچی، ۱۳۷۷، ج ۴، ص ۴۶۹-۴۷۱، ۴۸۶-۴۸۷)، دائرةالمعارف تشیع (انوشه، ۱۳۸۴، ج ۳، ص ۴۸۶، ۴۹۴)، فرهنگ قرآن (ر.ک: ج ۶، ص ۴۴۱-۴۴۵، ۴۴۸-۴۵۷) و دائرةالمعارف قرآن کریم (ر.ک: سامانی، ۱۳۸۷، ج ۶، ص ۲۳۳-۲۵۴؛ اسماعیلی، ۱۳۸۷، ج ۶، ص ۲۵۴-۲۶۱؛ ج ۶، ص ۲۹۹-۳۲۸) نیز مقالاتی درباره قبایل یهود تألیف شده است.

قبیله بنی قینقاع

بنی قینقاع از قبایل یهود ساکن در یثرب بودند که درباره آنها و تبار و نسبشان اطلاع چندانی وجود ندارد. در گزارش از مسلمان شدن عبدالله بن سلام، از یهودیان بنی قینقاع، او به حضرت یوسف منتسب گردید یا از بنی اسرائیل دانسته شده است (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۹۲۱)، که نشان می‌دهد این قبایل از بنی اسرائیل بوده‌اند. قبیله بنی قینقاع پیش از اوس و خزرج به یثرب وارد شده بودند (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۵، ج ۲۲، ص ۳۴۴)، ولی از حضور آنان در یثرب در دوره جاهلی خبر چندانی در دست نیست. در منابع اسلامی بر هم‌پیمانی آنان با خزرجیان، تصریح شده است (ابن هشام، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۸؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۴؛ صالحی شامی، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۱۸۰).
به نوشته یاقوت حموی، محل سکونت آنان در نزدیکی پل بطحان مدینه بوده است (۱۳۹۹، ج ۵، ص ۱۱۷). بنا بر این گزارش‌ها و با توجه به هم‌پیمانی آنان با خزرج، احتمالاً در منطقه‌ای نزدیک به خزرجیان بوده‌اند.

به گفته واقدی، آنان زرگر یا صنعتگر بودند و وقتی قلعه‌شان فتح شد سلاح‌های فراوانشان به دست مسلمانان افتاد (۱۴۰۹، ج ۱، ص ۱۷۹). به گفته ابن حبان بستی آنان زمین کشاورزی نداشتند و همگی صنعتگر بودند (۱۳۹۳، ج ۱، ص ۲۱۰). هرچند بعید است همه آنها شغل واحدی داشته باشند، به‌ویژه که درباره زمین‌های این قبیله گزارش‌هایی وجود دارد (ر.ک: بیهقی، ۱۴۱۶، ج ۵، ص ۳۱۶). بازار بنی قینقاع از مهم‌ترین بازارهای مدینه به شمار می‌رفت که افزون بر خرید و فروش، مرکز مهمی برای اخبار و اشعار بود (ابن شبه نمیری، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۲۸۹).

پیامبر ﷺ پس از هجرت به مدینه، با قبایل یهود پیمان همزیستی مسالمت‌آمیز و عدم تعرض

بست (ابن هشام، بی‌تا، ج ۱، ص ۵۰۱-۵۰۲؛ صالحی شامی، ۱۴۱۴، ج ۳، ص ۳۸۲)، اما وقتی از غزوة بدر به مدینه بازگشت، دید که یهود بنی قینقاع شورش و پیمان‌شکنی کرده‌اند. آنان نخستین گروهی بودند که پیمان خود را با رسول خدا شکستند و با حضرت به جنگ پرداختند (ابن هشام، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۷؛ طبری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۴۷۹). علت بروز غزوه بنی قینقاع آن بود که زنی مسلمان برای ساخت زیور به بازار بنی قینقاع و نزد زرگری یهودی رفت. زرگر کوشید زن چهره خود را نشان دهد، اما موفق نشد و او یا فرد دیگری پشت جامه زن را گره زد، به طوری که هنگام حرکت قسمتی از بدنش نمایان شد. زن فریاد زد و کمک خواست و یکی از مسلمانان زرگر را به قتل رساند و یهودیان نیز مرد مسلمان را کشتند و این امر زمینه‌ساز جنگ مسلمانان و یهودیان بنی قینقاع گردید (ابن هشام، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۸؛ بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۳۷۱؛ مقریزی، ۱۴۲۰، ج ۸، ص ۳۴۶).

هرچند شواهدی وجود دارد که پیش از آن نیز قریش آنان را به پیمان‌شکنی تشویق می‌کردند (عاملی، ۱۴۱۵، ج ۶، ص ۵۷). رسول خدا ابتدا آنان را در بازار بنی قینقاع جمع نمود. چون کتاب آسمانی آنان نبوت پیامبر ﷺ را تأیید می‌کرد، پیامبر ﷺ از ایشان خواست مسلمان شوند (ابن هشام، بی‌تا، ج ۱، ص ۵۵۲؛ ج ۲، ص ۴۷؛ طبری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۴۷۹)، اما آنان پاسخ دادند از اینکه پیامبر ﷺ چند تن از قریش را که به فنون جنگ آشنایی نداشته‌اند شکست داده است، نباید مغرور شود و اگر با یهود روبه‌رو شود خواهد فهمید که آنان مرد میدان‌اند (ابن هشام، بی‌تا، ج ۱، ص ۵۵۲). خداوند به پیامبر ﷺ دستور داد به آنان اعلام کند در برابر خیانت مجازات خواهند شد «وَأِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَأَنْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ» (انفال: ۵۸). چون رسول خدا از بنی قینقاع اظهار خوف نمود (طبری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۴۸۰؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۵۸۰)، خداوند اجازه داد همان‌طور که آنان پیمان‌شکنی کرده‌اند، پیامبر ﷺ نیز پیمان‌شکنی را بشکند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۸۵۰؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۵، ص ۴۹۷-۴۹۸؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۷، ص ۲۱۸-۲۱۹) و به آنان ابلاغ کند که به‌زودی شکست خواهند خورد «قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سِتُّغْلِبُونَ... * ... وَ اللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ» (آل عمران: ۱۲-۱۳) و به مؤمنان وعده یاری داد (ابن هشام، بی‌تا، ج ۱، ص ۵۵۲؛ ج ۲، ص ۴۷؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۷، ص ۱۵۶).

بنا بر برخی گزارش‌ها، رسول خدا به بیت المدراس، محل آموزش کتاب آسمانی یهود، وارد

شد و آنان را به دین خدا دعوت نمود و از آنان خواست تورات را بیاورند تا میان آنان و پیامبر ﷺ داور باشد، اما آنان از آوردن تورات خودداری کردند. در این باره آیاتی نازل شد و باورهای نادرست آنان را درباره پیروی نکردن از کتاب آسمانی نکوهش کرد «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ ... ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ ...» (آل عمران: ۲۳-۲۴؛ ر.ک: ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۵۵۲-۵۵۳؛ بغوی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۴۲۴).

رسول خدا در نیمه شوال سال دوم هجرت (ابن سعد، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۲۱؛ صالحی شامی، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۱۸۱) بنی قینقاع را محاصره کرد و سرانجام آنان تسلیم شدند، اما با اصرار عبدالله بن ابی، که هم پیمان آنان بود، پیامبر از کشتنشان صرف نظر کرد (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۴۸؛ ابن سعد، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۲۲؛ طبری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۴۸۰-۴۸۱) و آیه ۵۲ سوره مائده «فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ...»، که به علاقه بیماردلان به رابطه دوستانه با یهود اشاره دارد، درباره عبدالله بن ابی نازل شد، زیرا روابط خود را با آنان حفظ نمود (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۴۹؛ ثعلبی، ۱۴۲۲، ج ۴، ص ۷۶؛ بغوی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۵۹). آنان از مدینه اخراج شدند و به اذرعاع، از آبادی های اطراف شام، رفتند (یاقوت حموی، ۱۳۹۹، ج ۱، ص ۱۳۰) و اموالشان، پس از آنکه پیامبر ﷺ خمس آن را گرفت، میان مسلمانان تقسیم گردید (ابن سعد، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۲۲؛ طبری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۴۸۱).

آیه ۵۱ سوره مائده «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ...»، که مؤمنان را از دوستی با یهود و نصاری باز می دارد، درباره عبادة بن صامت نازل شد، زیرا او پس از پیمان شکنی یهود بنی قینقاع، ارتباط خود را با آنان قطع کرد (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۴۹؛ ثعلبی، ۱۴۲۲، ج ۴، ص ۷۵-۷۶؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۲، ص ۳۷۵).

قبیله بنی نضیر

بنی نضیر از قبایل مهم و تأثیرگذار یهودی ساکن مدینه بودند که در حوادث دوران پیامبر اکرم ﷺ تأثیر بسیاری داشتند. در قرآن نام این قبیله نیامده، اما در منابع نام دیگر سوره حشر، بنی نضیر ذکر شده است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۳۸۷؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲، ج ۴، ص ۲۵۳؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۷۴). دو تن از همسران رسول خدا، یعنی صفیه (ابن سعد، ۱۴۱۰، ج ۸،

ص ۱۲۲؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۳۰۲) و ریحانه (ابن سعد، ۱۴۱۰، ج ۸، ص ۱۷۵؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۳۰۵)، نیز از این قبیله بوده‌اند. به نوشته یعقوبی (بی تا، ج ۲، ص ۴۹)، بنی نضیر از طایفه جُذام عرب (قبیله‌ای بزرگ از عرب قحطانی) بودند که یهودی شدند؛ اما این مطلب صحیح نیست، زیرا بیشتر منابع، دو قبیله بنی نضیر و بنی قریظه را از کاهنان دانسته‌اند (ابن سعد، ۱۴۱۰، ج ۵، ص ۳۴۰؛ ابن قتیبه دینوری، ۱۹۹۲، ص ۴۵۸؛ صفدی، ۱۴۲۰، ج ۲۴، ص ۲۶۵) که به انتساب آنان به هارون اشاره دارد و حتی در روایتی، پیامبر اکرم ﷺ همسرش صفیه را از فرزندان هارون دانسته است (ابن سعد، ۱۴۱۰، ج ۸، ص ۱۰۰؛ بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۷۹؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۲۰۴). قبیله بنی نضیر در یثرب (مدینه) ابتدا در منطقه سافله (محلّه پایین) سکونت داشتند و بعدها به مناطق بهتر رفتند (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۵، ج ۲۲، ص ۳۴۴؛ یاقوت حموی، ۱۳۹۹، ج ۱، ص ۴۴۶). نام منطقه سکونت آنان غرس (مسعودی، بی تا، ص ۲۱۳) بُویره (یاقوت حموی، ۱۳۹۹، ج ۱، ص ۵۱۲)، ناحیه فرع و روستای زهره (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۰، ص ۱۶۴) ذکر شده است. در قرآن از محل سکونت آنها با تعبیر «قُرَى مُحَصَّنَةٍ» (روستاهای مستحکم) (حشر: ۱۴) یاد شده است، چراکه دژهای مستحکمی ساخته بودند که تا مدت‌ها می‌توانستند در آنها پناه بگیرند (واقدی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۳۶۸). بنی نضیر با قبایل بنی عامربن صعصعه (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۱۹۰) و بنی غطفان (واقدی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۳۶۸؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۲۰۳)، اوس (ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۱۶۴؛ ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۱۹) هم‌پیمان بودند.

یهودیان بنی نضیر با یهودیان بنی قریظه جنگ‌هایی داشتند و بنی قریظه متعهد بودند دیه را به صورت دو برابر به بنی نضیر پردازند (بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۳۰۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۲، ص ۲۷). در آیات ۸۴ تا ۸۶ سوره بقره آنها به سبب جنگ با یکدیگر سرزنش شده‌اند (طبری، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۳۱۳؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۲۱۱).

بنی نضیر از دیگر قبایل یهود جایگاه دینی بالاتری داشتند که احتمالاً به سبب وجود بزرگانی چون کعب بن اشرف (ر.ک: حلبی، بی تا، ج ۳، ص ۲۲۵) و دیگر احبار بنی نضیر (ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۵۱۴؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۲۳۶) بوده است که بر اساس برخی گزارش‌ها تعدادشان

به سی تن می‌رسید (ابوداؤد سجستانی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۳۴). بنی‌نضیر دومین قبیله از یهود مدینه بود که پیمان خود را با مسلمانان زیر پا نهاد (صالحی شامی، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۳۱۸، ۳۲۰). آنان در حاشیه شهر مدینه ساکن بودند و با کشاورزی گذران زندگی می‌کردند (ابن هشام، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۹۰-۱۹۱؛ بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۴۱۳؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۷۶).

دلیل پدید آمدن غزوه بنی‌نضیر آن بود که رسول خدا و جمعی از یارانش نزد بنی‌نضیر رفتند تا در پرداخت دیه دو مرد از بنی‌عامر بن صعصعه (تیره‌ای از هوازن) (کحاله، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۷۰۸) - که مسلمانی به نام عمرو بن امیه آنان را کشته بود- از بنی‌نضیر که هم‌پیمان بنی‌عامر بودند، کمک بخواهند. آنها در پاسخ قول دادند هر مقدار که پیامبر ﷺ بخواهد به او کمک کنند، اما در خفا با پیشنهاد حیی بن اخطب تصمیم گرفتند رسول خدا را به قتل برسانند. رسول خدا در کنار دیوار خانه‌ای از خانه‌های آنان نشسته بود و بنا شد یک نفر از بالای بام، سنگی بر سر ایشان بیندازد تا کشته شود. عمرو بن جحاش بن کعب حاضر به این کار شد (ر.ک: واقدی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۳۶۴؛ ابن هشام، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۹۰؛ ابن سعد، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۴۴)، اما پیش از اقدام او خداوند پیامبر ﷺ را آگاه ساخت. آیه ۱۱ سوره مائده درباره این واقعه نازل شده است «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَنْ يَسْطُورُوا إِلَيْكُمْ لِيُذِيبَهُمْ فَكَفَّ لِيُذِيبَهُمْ عَنْكُمْ...» (مقدسی، بی‌تا، ج ۴، ص ۲۱۲؛ طوسی، بی‌تا، ج ۳، ص ۴۶۳؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۲۶۲-۲۶۳؛ کاشانی، ۱۳۳۶، ج ۳، ص ۲۰۱). رسول خدا به مدینه بازگشت. اصحاب با نگرانی در جستجوی حضرت برآمدند و پس از اطلاع از بازگشت ایشان، به مدینه برگشتند و پیامبر ﷺ آنان را از تصمیم بنی‌نضیر باخبر نمود دستور داد برای جنگ با آنان آماده شوند (واقدی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۳۶۴-۳۶۵؛ ابن هشام، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۹۰). رسول خدا محمد بن مسلمه را نزد آنان فرستاد و به آنان ده روز مهلت داد تا مدینه را ترک کنند و فرمود در غیر این صورت مجازات خواهند شد (واقدی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۳۶۶-۳۶۷؛ صالحی شامی، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۳۱۹-۳۲۰). آنان آماده کوچ از مدینه می‌شدند که گروهی از منافقان مدینه، مانند عبدالله بن ابی و هم‌فکران او، پیام دادند که اگر بمانید و از خود دفاع کنید، از حمایت ما و قبايلمان برخوردار خواهید شد و یهود بنی‌قریظه نیز شما را یاری خواهند کرد. پس از آن، بزرگان بنی‌نضیر به رسول خدا پیام دادند حاضر نیستیم از مدینه خارج شویم و هر کاری می‌خواهی انجام بده

(ر.ک: واقدی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۳۶۸-۳۷۰؛ ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۱۹۱؛ ابن سعد، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۴۴). آیه ۱۱ سوره حشر «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ...» از این ارتباط منافقان با یهود بنی نضیر خبر داده است (ر.ک: ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۱۹۴؛ طبری، ۱۴۱۲، ج ۲۸، ص ۳۰-۳۱) و در آیه ۱۲ همین سوره «لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ ...» منافقان دروغگو معرفی شده‌اند، زیرا برخلاف وعده خود، اگر یهود اخراج می‌شدند همراهشان نمی‌رفتند و اگر می‌جنگیدند کمکشان نمی‌کردند (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۹، ص ۳۴؛ قاسمی، ۱۴۱۸، ج ۹، ص ۱۹۱).

در ربیع الاول سال چهارم هجرت، رسول خدا با مسلمانان رهسپار قلعه‌های بنی نضیر شد و آنان را شش روز (مقدسی، بی تا، ج ۴، ص ۲۱۳؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۴۳۹) و به قولی پانزده روز (واقدی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۳۷۴؛ ابن سعد، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۴۴)، محاصره کرد تا تسلیم شدند. از رویدادهای هنگام محاصره بنی نضیر، بریدن شماری از نخل‌های خرماي آنان بود که با اجازه پیامبر انجام گرفت (واقدی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۳۷۲-۳۷۳؛ ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۱۹۰-۱۹۱؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۷۷). به تصریح قرآن، درختانی را که قطع کرده یا باقی گذاشته‌اند به اذن خداوند و با هدف خوارکردن فاسقان بوده است «مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَبَنَةٍ أَوْ نَضِيبٍ فَأْتِمْهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أَصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ» (حشر: ۵؛ ر.ک: طبری، ۱۴۱۲، ج ۲۸، ص ۲۳-۲۴). این اقدام مسلمانان استثنا بود (ر.ک: واقدی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۳۸۱؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۵۰۱؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲۹، ص ۵۰۵)، زیرا بنی نضیر در میان یهود مدینه قدرت بیشتری داشتند و پناه‌گرفتن آنان در قلعه‌ها برای رسیدن کمک منافقان مدینه و احیاناً مشرکان قریش بوده است (ر.ک: واقدی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۳۶۸-۳۷۰؛ ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۱۹۱؛ بیضاوی، ۱۴۱۸، ج ۵، ص ۱۹۸؛ ابوحیان اندلسی، ۱۴۲۰، ج ۱۰، ص ۱۳۶). آنان قلعه‌های مستحکم و امکانات فراوانی داشتند و گفته بودند آماده‌اند تا یک سال محاصره پیامبر ﷺ را تحمل کنند (واقدی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۳۶۸)؛ از این رو بریدن درختانشان ضرورت داشت و در موارد ضروری، اسلام بریدن درختان را جایز دانسته است (ر.ک: کلینی، ۱۳۶۳، ج ۵، ص ۳۰). شمار نخل‌های بریده‌شده زیاد نبود؛ برخی آنها را شش عدد (دیاربکری، بی تا، ج ۱، ص ۴۶۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۰، ص ۱۶۵) و برخی

شمار آنها را بیشتر دانسته‌اند (عاملی، ۱۴۱۵، ج ۸، ص ۱۰۸). به نوشته واقدی، بنی‌نضیر بلافاصله پس از بریدن نخل‌ها تسلیم شدند (۱۴۰۹، ج ۱، ص ۳۷۳-۳۷۴). این اقدام برای آن بود که آنان از ماندن قطع امید کنند و تسلیم شوند.

بر اساس برخی آیات، خداوند از جایی که تصورش را نمی‌کردند به سراغ آنان آمد و ترس در دل‌هایشان افکند «فَأَنذَرْتَهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ» (حشر: ۲)، چنان‌که خانه‌های خود را از درون خراب می‌کردند تا فرار کنند و مسلمانان آنها را از بیرون ویران می‌کردند تا به آنان دست یابند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۳۸۹). بر اساس تفسیری دیگر، آنان خانه‌هایشان را از داخل خراب می‌کردند تا سالم به دست مسلمانان نیفتد و مسلمانان از بیرون ویران می‌کردند تا به داخل راه یابند (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲۹، ص ۵۰۳؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۳، ص ۴۹۰-۴۹۱).

برای شکست بنی‌نضیر چند عامل ذکر شده است، از جمله کشته‌شدن چند تن از آنان به دست علی ع و دیگر افراد سپاه اسلام، زیرا قصد تهاجم به سپاه اسلام و پیامبر اکرم ص را داشتند (مفید، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۹۲-۹۳)؛ تفرقه میان سران بنی‌نضیر (واقدی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۷۳) و خودداری بنی‌قریظه و عبدالله بن ابی و دیگر منافقان از یاری‌رساندن به بنی‌نضیر (واقدی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۳۷۱؛ ابن‌سعد، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۴۳-۴۴). بنی‌نضیر وقتی از کمک منافقان و بنی‌قریظه ناامید شدند، از رسول خدا خواستند که اجازه دهد از مدینه خارج شوند (واقدی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۳۷۲-۳۷۱؛ ابن‌سعد، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۴۳-۴۴؛ یعقوبی، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۹). قرآن کریم با اشاره به این وقایع «لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ... * لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ...» (حشر: ۱۳-۱۴)، یادآور شده است که منافقان و یهود جرأت رویارویی با مسلمانان را ندارند و گرچه در ظاهر با هم‌اند، ولی دل‌هایشان از هم جداست (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲۹، ص ۵۱۰). رسول خدا به این شرط درخواست آنان را پذیرفت که از بار و بُنه خود بیش از بار یک شتر با خود نبرند و سلاح خود را باقی بگذارند. بنی‌نضیر پذیرفتند و بسیاری از آنان به خیبر و برخی به سوی شام رفتند (واقدی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۳۷۴؛ ابن‌هشام، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۹۱؛ ابن‌سعد، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۴۴). آیه دوم سوره حشر «هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ

لَأَوَّلِ الْحَشْرِ...» (واقعی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۳۸۰؛ طبری، ۱۴۱۲، ج ۲۸، ص ۱۹) دربارهٔ اخراج بنی‌نضیر از مدینه است. وضع بنی‌نضیر در مدینه به گونه‌ای بود که مسلمانان گمان نمی‌کردند آنان بیرون بروند و خودشان نیز گمان می‌کردند دژهایشان آنان را در برابر خدا و رسول حفظ می‌کند (حشر: ۲؛ ر.ک: طبری، ۱۴۱۲، ج ۲۸، ص ۲۰؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۹، ص ۳).

پیامبر ﷺ اموال بنی‌نضیر را که بدون جنگ به دست آمده بود و طبق حکم قرآن به آن حضرت اختصاص داشت (حشر: ۶؛ ر.ک: بلاذری، ۱۹۸۸، ص ۲۸-۲۹؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۳۹۱؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲۹، ص ۵۰۵-۵۰۶)، پس از مشورت با انصار، در میان مهاجران تقسیم نمود و به انصار چیزی نداد، جز به دو تن، یعنی ابودجانة و سهل بن حنیف، که فقیر بودند (ابن هشام، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۹۲؛ بلاذری، ۱۹۸۸، ص ۲۸-۲۹؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۳۹۱)، مشروط بر اینکه مهاجران از خانه‌های انصار بیرون بروند. انصار از پیامبر ﷺ خواستند اموال را میان مهاجران تقسیم کند و آنان همچنان در خانه‌های انصار بمانند. پیامبر ﷺ برای انصار دعا فرمود و اموال را میان مهاجران تقسیم کرد (واقعی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۳۷۹؛ ابن هشام، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۹۲). آیات ششم و هفتم سوره حشر «وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ... * مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ...»، دربارهٔ غنایم به دست آمده از بنی‌نضیر است که به خدا و رسول او تعلق دارد (ر.ک: طبری، ۱۴۱۲، ج ۲۸، ص ۲۴-۲۷؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۹، ص ۱۲)، هرچند که این حکم به بنی‌نضیر اختصاص ندارد و همه کافران شبیه آنان را شامل می‌شود (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۳۹۱). از بنی‌نضیر فقط دو مرد، یامین بن عمیر و ابوسعید بن وهب، اسلام آوردند و اموالشان نزدشان باقی ماند (ابن هشام، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۹۲؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۴۳۹).

قبیله بنی‌قریظه

بنی‌قریظه یکی از سه قبیله مشهور یهود در مدینه بودند. بر اساس بیشتر منابع اسلامی، آنان نیز بنی‌اسرائیلی (ابن حبیب بغدادی، ۱۴۱۵، ج ۳۸۷؛ طبری، ۱۳۸۷، ج ۱۱، ص ۶۱۰؛ مسعودی، بی‌تا، ص ۲۱۳؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۳۵۷) و از نسل هارون (مقدسی، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۲۹؛ سمعانی، ۱۳۸۲، ج ۱۰، ص ۳۷۹) و از فرزندان خزرج بن صریح بودند (ابن هشام، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۱).

به نوشته یعقوبی، بنی قریظه عرب و از قبیله جذام بودند که بعداً یهودی شدند و به سبب سکونت در کنار کوهی به نام قریظه به این نام معروف شدند (ر.ک: بی تا، ج ۲، ص ۵۲). سمعانی نیز قریظه را نام نیای این قوم ذکر کرده است (بی تا، ج ۱۰، ص ۳۷۹).

از محل سکونت این قبیله در مدینه اطلاع دقیقی نیست. برخی منابع از سکونت آنان در وادی مهزور و مُذَیْب خبر داده‌اند (یاقوت حموی، ۱۳۹۹، ج ۵، ص ۲۳۴). شواهد حاکی از آن است که اهالی این قبیله کشاورز بودند، زیرا زمین داشتند (بلاذری، ۱۹۸۸، ص ۳۱) و در کنار چاه‌های آب ساکن بودند (یاقوت حموی، ۱۳۹۹، ج ۱، ص ۵۹).

بنی قریظه با قبیله اوس در مدینه هم‌پیمان بود (ر.ک: ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۲۳۶؛ ابن اثیر جزری، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۶۸۰)، اما با قبیله بنی قینقاع و دیگر قبایل یهود در ستیز و جنگ بود (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۲۰؛ ابوحیان اندلسی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۴۶۸). میان بنی قریظه و بنی نضیر نیز درگیری‌هایی وجود داشت (بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۳۰۱).

بنی قریظه سومین گروه از یهود بودند که با رسول خدا قرارداد صلح و همجواری مسالمت‌آمیز بستند. علت پدید آمدن غزوه بنی قریظه آن بود که حُئی بن آخطب (از سران یهود و از جنگ‌افروزان اصلی در جنگ احزاب) به تحریک ابوسفیان نزد کعب بن اسد قُرَظی، رئیس بنی قریظه، رفت تا او را قانع نماید پیمان خود را با رسول خدا بشکند و با سپاه احزاب همکاری کند (واقعی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۴۵۴؛ ابن سعد، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۵۱؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۲۲۹). رئیس قبیله اظهار داشت که از محمد ﷺ جز صداقت و وفا چیزی ندیده است و حاضر نیست پیمان‌شکنی کند (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۲۲۰؛ ابن سعد، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۵۱؛ طبری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۵۷۱)، اما پافشاری حُئی بن آخطب موجب شد پیشنهاد او را بپذیرد (واقعی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۴۵۶؛ ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۲۲۱؛ طبری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۵۷۱).

خبر پیمان‌شکنی بنی قریظه به رسول خدا رسید (واقعی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۴۵۸؛ طبری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۵۷۱) و بر گرفتاری و وحشت مسلمانان افزود و آنان را بیش از پیش در محاصره دشمن قرار داد (واقعی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۴۵۹؛ ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۲۲۲) و ترس خانواده مسلمانان از بنی قریظه بیش از ترسشان از قریش و غطفان شد (واقعی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۴۶۰؛

مقریزی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۲۳۳). بنی قریظه تصمیم داشتند با همکاری قریش و غطفان شبانه در مدینه آشوب بر پا کنند، اما رسول خدا به گروهی مأموریت داد با صدای بلند در شهر تکبیر بگویند و به پاسداری از مدینه بپردازند تا با این کار، توطئه بنی قریظه ناکام بماند (واقعی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۴۶۰؛ ابن سعد، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۵۱-۵۲).

پس از پایان جنگ خندق و بازگشت سپاه احزاب، رسول خدا و مسلمانان نیز در بیست و چهارم ذی القعدة به مدینه بازگشتند و پس از آنکه سلاح خود را بر زمین گذاشتند (مقاله جنگ احزاب)، هنگام ظهر جبرئیل به رسول خدا ابلاغ نمود که به سوی بنی قریظه رهسپار شود (بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۴۳۳؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۱۱۷-۱۱۸). پیامبر ﷺ به بلال فرمود به مردم اعلام کند که هرکس مطیع امر خدا و رسول است، باید نماز عصر را در میان بنی قریظه بخواند (واقعی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۴۹۷؛ طبری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۵۸۲؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹، ج ۶، ص ۳۵۸). در ذی القعدة سال پنجم هجرت (ابن سعد، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۵۷)، پیامبر ﷺ پرچم را به دست علی علیه السلام داد و او را پیش فرستاد (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۲۳۴؛ یعقوبی، بی تا، ج ۲، ص ۵۲؛ طبری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۵۸۲) و خود با مسلمانان رهسپار شد و بر سر چاهی از آن بنی قریظه فرود آمد (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۲۳۴؛ طبری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۵۸۲). محاصره بنی قریظه ۲۵ روز (طبری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۵۸۳) و به گفته ای پانزده روز (ابن سعد، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۵۷)، ادامه داشت. در این مدت، کعب بن اسد، رئیس بنی قریظه، به یهودیان پیشنهاد داد یکی از این سه کار را انجام دهند (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۲۳۵؛ طبری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۵۸۴؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۱۲۰): یا به پیامبر اسلام ﷺ، که حقانیت او آشکار شده است، ایمان بیاورند تا نجات یابند (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۲۳۵؛ طبری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۵۸۴؛ بغوی، ۱۴۲۰، ج ۳، ص ۶۲۸) یا زنان و فرزندان خود را بکشند و سپس به پیامبر ﷺ و یاران او حمله کنند (طبری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۵۸۴؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۱۲۰) یا در شب شنبه که مسلمانان از حمله یهود آسوده خاطرند، به مسلمانان حمله کنند؛ اما آنان هیچ یک از این پیشنهادها را نپذیرفتند (واقعی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۵۰۲-۵۰۳؛ طبری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۵۸۴).

بنی قریظه که هم پیمان قبیلۀ اوس بودند، از رسول خدا خواستند ابولبابه را که از اوسیان بود نزد

آنان بفرستد تا با او مشورت کنند. ابولبابه از آنان خواست تسلیم شوند و با اشاره به گلوی خود به آنها فهماند که پیامبر ﷺ آنان را خواهد کشت (واقدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۵۰۶؛ ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۲۳۶؛ طبری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۵۸۴؛ بغوی، ۱۴۲۰، ج ۳، ص ۶۲۸). ابولبابه که از کار خود پشیمان شده بود، به مسجد پیامبر ﷺ رفت و خود را به یکی از ستون‌های مسجد بست و تصمیم گرفت از آنجا خارج نشود تا خدا توبه‌اش را بپذیرد (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۲۳۶-۲۳۷؛ طبری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۵۸۵). برخی از سیره‌نگاران و مفسران، نزول آیه «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ...» (انفال: ۲۷) را درباره همین گناه ابولبابه دانسته‌اند (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۲۳۷؛ ثعلبی، ۱۴۲۲، ج ۴، ص ۳۴۶؛ بغدادی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۳۰۵). هنگامی که خبر ابولبابه به رسول خدا رسید، فرمود اگر نزد من آمده بود برایش آموزش می‌خواستم، اما اکنون باید منتظر باشد خداوند توبه‌اش را بپذیرد (واقدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۵۰۶-۵۰۷؛ ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۲۳۷؛ طبری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۵۸۵). ابولبابه شش روز به ستون مسجد بسته بود و همسرش او را برای نماز باز می‌کرد و دوباره می‌بست (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۲۳۸) تا آنکه سحرگاه، هنگامی که رسول خدا در خانه ام‌سلمه بود، آیه ۱۰۲ سوره توبه «وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ» نازل، و خبر پذیرفته شدن توبه ابولبابه به رسول خدا داده شد (قمی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۳۰۳-۳۰۴؛ ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹، ج ۶، ص ۱۸۷۳؛ ثعلبی، ۱۴۲۲، ج ۵، ص ۸۹؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۱۰۱؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۸، ص ۲۴۲). برخی مفسران این آیه را درباره تخلف ابولبابه و همراهان او در غزوة تبوک دانسته‌اند (طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۱، ص ۱۱-۱۲؛ سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۲۷۲)، که خلاف نقل مشهور منابع تاریخی و تفسیری است و صحیح نیست.

به نوشته مورخان، بنی قریظه پس از مشورت با ابولبابه تسلیم شدند، اما برخی سیره‌نگاران گفته‌اند که امیر مؤمنان علی علیه السلام بنی قریظه را تهدید جدی کرد که در تسلیم آنان کارساز بود (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۲۴۰؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۱۲۲).

قبیله اوس که پیشتر با بنی قریظه هم‌پیمان بودند، از رسول خدا خواستند آنان را ببخشند و رسول خدا نیز داوری درباره بنی قریظه را به سعد بن معاذ (رئیس قبیله اوس) واگذار کرد (ابن سعد، ۱۴۱۰،

ج ۲، ص ۵۷-۵۸؛ یعقوبی، بی تا، ج ۲، ص ۵۲؛ طبری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۵۸۳). سعدبن معاذ که در جنگ خندق زخمی شده بود، در مسجد پیامبر ﷺ در خیمه زنی به نام زُفیده که مجروحان را مداوا می کرد بستری بود (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۲۳۹؛ بغوی، ۱۴۲۰، ج ۳، ص ۶۲۹؛ مقریزی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۲۴۸). مردان اوس درحالی که از سعدبن معاذ می خواستند درباره هم پیمانشان بنی قریظه به نیکی رفتار کند، او را نزد پیامبر ﷺ بردند (طبری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۵۸۷؛ بغوی، ۱۴۲۰، ج ۳، ص ۶۲۹؛ مقریزی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۲۴۹). رسول خدا از انصار خواست از سعد استقبال کنند (طبری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۵۸۷؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹، ج ۶، ص ۳۵۶). سعد ابتدا از ایشان پرسید: به آنچه داوری می کنم راضی هستید و به آن عمل می کنید؟ آنان پذیرفتند. سعد حکم کرد که مردانشان کشته شوند، اموالشان تقسیم شود و فرزندان و زنانشان اسیر شوند (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۲۴۰؛ بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۴۳۳؛ یعقوبی، بی تا، ج ۲، ص ۵۲؛ طبری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۵۸۷-۵۸۸). رسول خدا نظر سعدبن معاذ را تأیید کرد و این حکم درباره بنی قریظه به اجرا در آمد (واقدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۵۱۳؛ طبری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۵۸۸؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹، ج ۶، ص ۳۵۷). سعد اندکی پس از این داوری، بر اثر جراحتش به شهادت رسید (مقریزی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۲۵۴). برخی از اندیشمندان حکم سعدبن معاذ را منطبق با دستور تورات دانسته اند (حسینی طباطبائی، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۱۶۹؛ پیشوایی، ۱۳۸۲، ص ۲۶۰؛ سبحانی، ۱۳۸۵، ص ۶۴۲). تورات حکم چنین کسانی را کشتن مردان و به غنیمت گرفتن زنان و اموال آنها دانسته است (کتاب مقدس، تثبیه، ۱۳۸۰، ج ۲۰، ص ۱۳-۱۴). قرآن کریم در آیه ۲۶ سوره احزاب از گروهی از اهل کتاب خبر می دهد که مشرکان عرب را یاری کردند و خداوند دل هایشان را مرعوب نمود، عده ای از آنان به دست مسلمانان کشته و عده دیگری اسیر شدند («وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ...»). مفسران این آیه را درباره سرنوشت بنی قریظه دانسته اند (بغوی، ۱۴۲۰، ج ۳، ص ۶۲۷؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲۵، ص ۱۶۴).

برخی درباره خبر مجازات بنی قریظه به دستور پیامبر ﷺ تردید کرده و آن را با سیره پیامبر ﷺ، که همواره در جنگ ها عطوفت و بخشش را بر انتقام و کشتار مقدم می داشت، ناسازگار دانسته اند و معتقدند این اخبار تحریف شده اند. آنچه سبب تحریف در نقل و افزایش تعداد کشته ها

شده رقابت دیرینه اوس و خزرج است، چراکه پیشتر قبیله بنی قینقاع که هم پیمان خزرج بودند، با وساطت خزرجیان از مرگ نجات یافته بودند، اما از قبیله بنی قریظه که هم پیمان اوس بود، عده‌ای کشته شده بودند. راویان خزرجی یا طرفداران آنان می‌کوشیدند شمار کشتگان را بیشتر نشان دهند تا جایگاه قبیله خود را نزد پیامبر ﷺ بالاتر نشان دهند (ر.ک: شهیدی، ۱۳۸۳، ص ۹۴-۹۶).

از بنی قریظه عمرو بن سعدی که پیمان خود با پیامبر ﷺ را نشکسته بود (بغوی، ۱۴۲۰، ج ۳، ص ۶۲۹؛ بغدادی، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۴۲۱) و رفاعة بن شموئیل، که سلمی خاله پیامبر او را شفاعت کرده بود، نجات یافتند (طبری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۵۹۱). همچنین سه تن از یهودیان بنی قریظه مسلمان شدند و نجات یافتند (ابن هشام، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۱۳؛ ابن اثیر جزری، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۱۸۷؛ مقریزی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۲۴۷).

از دژهای بنی قریظه ۱۵۰۰ شمشیر، ۳۰۰ زره، ۱۰۰۰ نیزه، ۱۵۰۰ سپر و اموال فراوان دیگری به دست آمد (واقدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۵۱۰). آیه ۲۷ سوره احزاب «وَأَوْزَنْتُمْ أَزْوَاجَهُمْ وَدْيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ...» درباره به‌غنیمت در آمدن زمین‌ها، خانه‌ها و اموال بنی قریظه نازل شده است (طوسی، بی‌تا، ج ۸، ص ۳۳۳؛ ابن جزری غرناطی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۱۴۹-۱۵۰). پیامبر ﷺ غنایم را میان مسلمانان تقسیم و درباره چگونگی رفتار با اسیران و بازماندگان سفارش کرد (واقدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۵۲۴؛ مقریزی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۲۵۴). حضرت پس از جدا کردن خمس غنایم، به افراد سواره سه سهم (دو سهم برای اسب و یک سهم برای سوار) و به قولی دو سهم، و به افراد پیاده یک سهم (واقدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۵۲۲؛ ابن هشام، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۴۴؛ یعقوبی، بی‌تا، ج ۲، ص ۵۳) و برای شهدا یا کسانی که در هنگام محاصره بنی قریظه فوت کرده بودند نیز سهمی از غنایم اختصاص داد (واقدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۵۲۲؛ مقریزی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۲۵۲). برای زنان حاضر در این غزوه نیز از فیء، که به پیامبر ﷺ اختصاص داشت، سهمی در نظر گرفت (مقریزی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۲۵۳). روش رسول خدا در تقسیم غنایم در این غزوه، سنت شد و از آن پس غنایم جنگی را به همین صورت تقسیم می‌کردند (ثعلبی، ۱۴۲۲، ج ۸، ص ۳۰).

در غزوه بنی قریظه یک تن از مسلمانان به نام خالد بن سوید به دست زنی از بنی قریظه به شهادت رسید (ابن هشام، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۴۲؛ بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۳۴۸؛ مقریزی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۲۵۱). این زن

که نباته نام داشت (واقدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۵۲۹). به دستور پیامبر ﷺ همراه با مردان بنی قریظه مجازات شد (طبری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۵۹۳؛ بغوی، ۱۴۲۰، ج ۳، ص ۶۳۰؛ بغدادی، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۴۲۲). برخی تعداد شهدای این غزوه را سه تن دانسته‌اند (ابن اثیر جزری، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۱۸۷).

یهودیان خیبر

خیبر منطقه‌ای حاصلخیز در شمال شهر مدینه (شراب، ۱۴۱۱، ص ۱۰۹) و دارای قلعه‌های متعدد (قروینی، ۱۳۷۳، ص ۱۴۰)، در ۱۶۵ کیلومتری مدینه در راه شام قرار داشته (شراب، ۱۴۱۱، ص ۱۰۹) و دارای نخلستان‌های خوب و کشاورزی فراوان بوده است (حافظ ابرو، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۱۷). واژه خیبر در زبان یهود به معنای حصار و قلعه است (حافظ ابرو، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۱۷؛ سمهودی، ۲۰۰۶، ج ۴، ص ۷۴). گروهی از مهاجران یهود پس از ورود به حجاز، در آنجا ساکن شدند. پس از واقعه بنی‌نضیر نیز گروهی از آنان به خیبر رفتند. این منطقه دارای هفت قلعه (ابن هشام، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۹۱؛ یاقوت حموی، ۱۳۹۹، ج ۲، ص ۴۰۹) و موقعیت ویژه اقتصادی و نظامی بود (واقدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۶۳۴، ۶۳۷).

برخی از یهودیان دیگر قبایل، همچون حسین بن اقطب و سلام بن ابی‌الحقیق، از قبیله بنی‌نضیر به خیبر رفتند و از آنجا قریش را برای حمله به مدینه تحریک می‌کردند و در واقع، منطقه خیبر محلی برای توطئه یهودیان شده بود (واقدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۴۴۱؛ بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۴۲۷). برخی از قبایل عرب، مانند بنی‌سعد بن بکر، نیز در کنار یهودیان خیبر قرار گرفته بودند و برای مسلمانان مشکل ایجاد می‌کردند (واقدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۵۶۲). یهودیان خیبر نیز سعی در تحریک دیگر قبایل عرب، همچون غطفان، داشتند (واقدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۵۶۶؛ ابن‌سعد، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۷۰). چند عامل سبب حمله پیامبر به خیبر دانسته شده است: جنگ احزاب که سران یهود خیبر به راه انداختند، تبدیل خیبر به پایگاهی برای توطئه و حرکت‌های نظامی بر ضد حکومت پیامبر ﷺ، ناامن کردن شمال مدینه و مانع شدن از گسترش اسلام در آن مناطق، و احتمال همکاری یهود خیبر و وادی القری با امپراتوری روم برای براندازی حکومت پیامبر ﷺ (صادقی، ۲۱۰). نبرد خیبر برای پایان دادن به شورش‌ها و توطئه‌های یهودیان بود که از سال‌ها قبل آغاز شده و در سال ششم هجرت شدت یافته بود و احتمال بسیار داشت مانند جنگ احزاب، مدینه

را تا مرز سقوط پیش ببرد و چاره‌ای نبود جز قطع آخرین ریشه‌های فساد یهود.

پیش از حمله به خیبر، پیامبر ﷺ به آنان نامه نوشت و در آن خود را برادر موسی عليه السلام و تصدیق‌کننده کتاب او خواند و یادآور شد که در تورات، اوصاف من و یارانم آمده، چنان‌که در قرآن نیز به این مطلب اشاره شده است: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ...» (فتح، ۲۹). در ادامه نامه، رسول خدا آنان را به خدا و تورات سوگند داد و از آنان خواست که اگر به آنچه خدا بر آنان نازل کرده است رسیده‌اند به آن حضرت ایمان بیاورند و اگر این معنا را در کتاب خود نیافته‌اند، اجباری بر آنان نیست و در پایان، با استناد به آیه ۲۵۶ سوره بقره «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»، آنان را به پیروی از خدا و پیامبرش دعوت کرد، اما یهودیان خیبر پاسخی ندادند (ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۵۴۴-۵۴۵؛ احمدی میانجی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۴۸۷). از دو نامه دیگر پیامبر ﷺ، که پس از این نامه برای یهودیان خیبر نوشته، یاد شده است که آنها نیز بدون پاسخ ماندند (یوسفی غروی، ۱۴۲۸، ج ۳، ص ۱۰).

رسول خدا با ناامیدی از پاسخ یهود خیبر و پس از بازگشت از حدیبیه در محرم سال هفتم هجرت (ابن خیاط، ۱۴۱۵، ص ۳۷؛ طبری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۶۵۷؛ ج ۳، ص ۹)، به یاران خود دستور داد آماده جنگ شوند (واقعی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۶۳۴). در این نبرد کسانی که از شرکت در غزوه حدیبیه خودداری کرده بودند نیز به امید کسب غنیمت آمده بودند (مقریزی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۳۰۶)؛ از این رو رسول خدا دستور داد اعلام کنند کسی به امید غنیمت در جنگ شرکت نکند، بلکه فقط کسانی که مشتاق جهادند شرکت کنند (واقعی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۶۳۴). رسول خدا چون نزدیک خیبر رسید، دستور توقف داد و برای موفقیت سپاه دعا کرد (واقعی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۶۴۲). سپس به حرکت خود ادامه داد تا به خیبر رسید و دستور داد سپاه اسلام میان یهود خیبر و قبیله غطفان فرود آیند تا قبیله غطفان، هم‌پیمان یهود خیبر، نتواند به آنان کمک کند (طبری، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۹).

یهود خیبر به سبب داشتن دژهای مستحکم، اسلحه و مردان جنگی فراوان، گمان نمی‌کردند رسول خدا به جنگ آنان برود. دیگر یهودیان مدینه نیز معتقد بودند اگر مسلمانان دژهای خیبر و مردان جنگی آنان را ببینند، پیش از رویارویی با آنان، به مدینه باز می‌گردند، اما مسلمانان به وعده

پیروزی خداوند به پیامبر باور داشتند (واقعی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۶۳۷).

قبیله غطفان به سبب وعده‌ای که یهود به آنان داده بود، از ایشان حمایت می‌کرد. آنان پیش از رسیدن سپاه اسلام به خیبر، به آنجا رفته و کنار دژها یا داخل دژهای یهود مستقر شده بودند. پیامبر ﷺ پس از رسیدن به خیبر با فرستادن افرادی نزد عیینه بن حصن، رئیس قبیله غطفان، کوشید با وعده دادن نصف خرمای آن سال خیبر، آنان را از کمک به یهود خیبر باز دارد، اما نپذیرفتند (واقعی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۶۵۰؛ مقریزی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۳۰۹). پس از آنکه رئیس غطفان پیشنهاد رسول خدا را نپذیرفت، خداوند وحشت شدیدی بر وی و همراهانش مسلط کرد، به طوری که ندای غیبی شنیدند که خویشاوندانشان در خطرند. این نگرانی موجب شد یهود خیبر را تنها بگذارند و بدون هیچ امتیازی به موطن خود بازگردند (واقعی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۶۵۰-۶۵۱؛ ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۳۳۰). برخی از مورخان بر آن اند که قبیله غطفان هنوز به خیبر نیامده بود که خبر ورود پیامبر ﷺ به خیبر را دریافت کرد. آنان برای یاری یهود به سوی خیبر حرکت کردند، اما نگران بازماندگان و اموال خود شدند و بازگشتند (طبری، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۹؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۱۸۱-۱۸۲).

رسول خدا به یارانش دستور داد از قتل زنان و کودکان بپرهیزند (ابن ابی شیبه کوفی، ۸، ص ۵۲۶)، سپس به دژهای یهود هجوم بردند، درحالی که پرچم سپاه در دست مردی از مهاجران بود، اما او کاری از پیش نبرد و بازگشت (واقعی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۶۵۳). پیامبر ﷺ پرچم را به دست فرد دیگری داد، اما او نیز توفیقی به دست نیاورد. سپس پرچم انصار را به دست مردی از خودشان سپرد، اما او نیز بی آنکه کاری انجام دهد بازگشت (واقعی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۶۵۳). واقعی از دو مهاجر یادشده نام نبرده است، ولی دیگر منابع تصریح کرده‌اند که آنها ابوبکر و عمر بودند (طبری، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۱۱-۱۲؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۳۳۷). پیامبر ﷺ اعلام کرد فردا پرچم را به دست مردی خواهد سپرد که خدا و رسولش را دوست دارد و آنها نیز او را دوست دارند و خداوند به وسیله او مسلمانان را پیروز خواهد کرد (واقعی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۶۵۳؛ بخاری، ۱۴۰۱، ج ۴، ص ۱۲، ۲۰، ۲۰۷؛ ج ۵، ص ۷۶؛ ترمذی، ۱۴۰۳، ج ۵، ص ۳۰۲). صبح روز بعد علی رضی الله عنه که چشم‌درد داشت با اعجاز پیامبر ﷺ شفا یافت (واقعی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۶۵۴). سپس پیامبر ﷺ پرچم را به دست امیر مؤمنان رضی الله عنه داد و برای پیروزی او و همراهانش دعا کرد و از او خواست پیش از جنگ، یهودیان را به اسلام دعوت کند و

خبر داد که اگر خدا یک تن از آنان را به وسیله او هدایت کند برای آن حضرت از شتران سرخ مو با ارزش تر است (بخاری، ۱۴۰۱، ج ۴، ص ۲۰؛ ۵، ص ۷۶؛ مسلم نیشابوری، بی تا، ج ۵، ص ۱۹۵؛ ۷، ص ۱۲۰؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۱۸۲؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۱، ص ۳). پس از آن، پیامبر ﷺ فرمود اگر یهودیان به یگانگی خدا و رسالت پیامبر ﷺ گواهی دهند، جان و مالشان محفوظ است (مسلم نیشابوری، بی تا، ج ۷، ص ۱۲۱).

وقتی امیر مؤمنان ﷺ نزدیک قلعه رسید، نخستین کسی که برای جنگ با حضرت بیرون آمد حارث، برادر مرحب، بود که به دست امیر مؤمنان ﷺ کشته شد و همراهانش به درون دژ گریختند. در نبرد دیگری سپر امیر مؤمنان ﷺ با ضربه ای شکست و حضرت دری از قلعه را برداشت و سپر کرد و تا فتح قلعه خیبر آن را در دست داشت (واقعی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۶۵۴-۶۵۵؛ طبری، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۱۳). گفته اند که وزن در به قدری بود که هشت مرد (طبری، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۱۳؛ مقریزی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۳۱۰) یا چهل تن (مقریزی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۳۱۰) توان جابه جا کردن آن را نداشتند. امیر مؤمنان ﷺ شمار دیگری از شجاعان یهود، مانند مرحب، را نیز به قتل رساند (ابن سعد، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۸۶؛ یعقوبی، بی تا، ج ۲، ص ۵۶؛ طبری، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۱۲؛ مفید، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۱۲۶-۱۲۷). دزهای خیبر یکی پس از دیگری فتح شد و غنایم فراوانی نصیب مسلمانان گردید (واقعی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۶۸۰؛ طبری، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۱۴-۱۵). یهود پس از شکست و تسلیم، از پیامبر ﷺ تقاضا کردند که چون به امور کشاورزی آشنا ترند و بهتر می توانند املاک خیبر را سرپرستی کنند، املاک خیبر را که به غنیمت به دست مسلمانان افتاده است، به خود آنان واگذار و هرگاه خواست بیرونشان کند. پیامبر ﷺ تقاضای آنان را پذیرفت (بلاذری، ۱۹۸۸، ص ۳۵-۳۳؛ یاقوت حموی، ۱۳۹۹، ج ۲، ص ۴۱۰).

در غزوه خیبر ۱۵ تن و به گفته ای ۱۸ تن از مسلمانان به شهادت رسیدند (ر.ک: ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۳۴۳) و از یهود ۹۳ تن کشته شدند (واقعی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۷۰۰؛ ابن سعد، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۸۲؛ مقریزی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۳۲۳). بنا بر برخی منابع، مقصود از فتح قریب در آیه ۱۸ سوره فتح، فتح خیبر (طبری، ۱۴۱۲، ج ۲۶، ص ۵۵؛ واقعی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۶۸۴؛ طوسی، بی تا، ج ۹، ص ۳۲۸) و مقصود از مغنم کثیره، غنایم غزوه خیبر است (طبری، ۱۴۱۲، ج ۲۶، ص ۵۵؛ طباطبائی،

۱۴۱۷، ج ۱۸، ص ۲۸۵). برخی مفسران آیه ۲۷ سوره احزاب را درباره غزوة خیبر دانسته‌اند که در آن گفته شده است خداوند زمینی را که در آن گام نهاده بودید در اختیار شما گذاشت «وَأَرْضاً لَمْ تَطُوهَا» (مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۰، ج ۳، ص ۴۸۵؛ طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۳۱۱).

یهود فدک

فدک قریه‌ای آباد و دارای آب و درختان فراوان بود که گروهی از یهودیان ساکن آن بودند و در سال هفتم هجرت، به صلح در اختیار پیامبر ﷺ قرار گرفت (بیاقوت حموی، ۱۳۹۹، ج ۴، ص ۲۳۸). فاصله فدک از مدینه دوتاسه روز بود (بیاقوت حموی، ۱۳۹۹، ج ۴، ص ۲۳۸). فدک نزدیک خیبر است و فاصله خیبر تا مدینه را ۱۶۵ کیلومتر ذکر کرده‌اند (جعفریان، ۱۳۸۶، ص ۳۹۶).

پیامبر ﷺ هم‌زمان با رفتن به خیبر، مُحِیَصَةَ بن مسعود را به فدک فرستاد تا ساکنان آنجا را به اسلام دعوت کند (واقدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۷۰۶). آنان ابتدا دعوت را نپذیرفتند، اما پس از شنیدن خیر شکست یهود خیبر، هیئتی نزد پیامبر ﷺ فرستادند و پیشنهاد کردند در برابر صلح پیامبر ﷺ با آنان، نیمی از درآمد فدک را به پیامبر بدهند و رسول خدا پیشنهادشان را پذیرفت (واقدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۷۰۷؛ ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۳۵۳؛ طبری، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۱۵). مزارع و باغ‌های فدک چون بدون جنگ فتح شده بود، به شخص رسول خدا اختصاص داشت (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۳۵۳؛ طبری، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۱۵). به نظر برخی مفسران، پس از فتح فدک آیه ۲۶ سوره اسراء نازل شد «وَأْتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» و خداوند از پیامبر ﷺ خواست تا حق ذوی القربی را به آنان بپردازد (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۲۸۷؛ طوسی، بی تا، ج ۶، ص ۴۶۸). رسول خدا نیز فاطمه را فراخواند و فدک را به او داد (ر.ک: قمی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۱۸؛ طوسی، بی تا، ج ۶، ص ۴۶۸؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۶۳۳؛ حاکم حسکانی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۴۳۸-۴۴۲؛ سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۱۷۷؛ صفری فروشانی، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۲۹۵). البته با توجه به مکی بودن سوره اسراء (طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۳۱۵؛ سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۱۳۶)، یا این آیه دوباره پس از جنگ خیبر نازل شده یا جبرئیل آن را تکرار کرده است (معرفت، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۱۸۸). پس از فتح خیبر، دو منطقه دیگر که بخشی از ساکنان آن یهودی بودند نیز به دست مسلمانان افتاد، یکی «تیماء» بدون درگیری و دیگری «وادی القری» در نبردی یک روزه (ر.ک: واقدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۷۱۰-۷۱۱).

منايع و ماآذ

١. آهنچى، آذر، بنى قريظه، دانشنامه جهان اسلام، زير نظر: غلامعلى حداد عادل، تهران: بنياد دايرة المعارف اسلامى، ١٣٧٧ش.
٢. ابن ابى حاتم، عبدالرحمن بن محمد (م.٣٢٧ق)، تفسير القرآن العظيم، تحقيق: اسعد محمد طيب، الرياض، مكتبة نزار مصطفى الباز، ١٤١٩ق.
٣. ابن ابى شيبه كوفى، عبدالله بن محمد (م.٢٣٥ق)، المصنف فى الاحاديث والآثار، تحقيق: سعيد لحام، بيروت: دار الفكر، ١٤٠٩ق.
٤. ابن اثير جزرى، على بن محمد (م.٦٣٠ق)، اسد الغابة فى معرفة الصحابة، بيروت: دار الفكر، ١٤٠٩ق.
٥. _____، الكامل فى التاريخ، بيروت: دار صادر، ١٣٨٦ق.
٦. ابن جزى غرناطى، محمد بن احمد (م.٧٤١ق)، التسهيل لعلوم التنزيل، تحقيق: عبدالله خالدى، بيروت: دار الارقم بن ابى الارقم، ١٤١٦ق.
٧. ابن جوزى، عبدالرحمن بن على (م.٥٩٧ق)، المنتظم فى تاريخ الامم والملوك، تحقيق: محمد ومصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٢ق.
٨. ابن حبان بستى، محمد (م.٣٥٤ق)، الثقات، حيدرآباد دكن هند: مؤسسة الكتب الثقافية، ١٣٩٣ق.
٩. ابن حبيب بغدادى، محمد بن حبيب، المحبر، تحقيق: ايلزة ليختن، بيروت: دار الآفاق الجديدة، بى تا.
١٠. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (م.٨٠٨ق)، تاريخ ابن خلدون (ديوان المبتدأ والخبر)، تحقيق: خليل شحادة، بيروت: دار الفكر، ١٤٠٨ق.
١١. ابن خياط، خليفة عصفرى (م.٢٤٠ق)، تاريخ خليفة بن خياط، تحقيق: مصطفى نجيب فواز، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٥ق.
١٢. ابن سعد، محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، تحقيق: محمد عبدالقادر، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٠ق.
١٣. ابن شبه نميرى، عمر بن شبة، تاريخ المدينة المنورة، تحقيق: فهم محمد شلتوت، قم، دار الفكر، ١٤١٠ق.
١٤. ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله قرطبى (م.٤٦٣ق)، الاستيعاب فى معرفة الاصحاب، تحقيق: على محمد بجاوى، بيروت: دار الجليل، ١٤١٢ق.
١٥. ابن قتيبه دينورى، عبدالله بن مسلم (م.٢٧٦ق)، المعارف، تحقيق: ثروت عكاشة، قاهره، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ١٩٩٢م.
١٦. ابن كثير، اسماعيل بن عمر (م.٧٧٤ق)، البداية والنهاية، بيروت: دار الفكر، ١٤٠٧ق.

١٧. _____، تفسير القرآن العظيم (تفسير ابن كثير)، تحقيق: محمد حسين شمس الدين، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٩ق.
١٨. ابن منظور، محمد بن مكرم (م. ٧١١ق)، لسان العرب، قم، نشر ادب الحوزة، ١٤٠٥ق.
١٩. ابن هشام، عبد الملك حميري، السيرة النبوية، تحقيق: مصطفى سقا، بيروت: دار المعرفة، بي. تا.
٢٠. ابوالفتح رازي، حسين بن علي، روض الجنان وروح الجنان في تفسير القرآن، تحقيق: ياحقي، ناصح، مشهد، آستان قدس رضوي، ١٤٠٨ق.
٢١. ابوالفرج اصفهاني، علي بن حسين (م. ٣٥٦ق)، الاغانى، بيروت: دار احياء التراث العربي، ١٤١٥ق.
٢٢. ابويحان اندلسي، محمد بن يوسف (م. ٧٤٥ق)، البحر المحيط في التفسير، تحقيق: صدقي محمد جميل، بيروت: دار الفكر، ١٤٢٠ق.
٢٣. ابوداود سجستاني، سليمان بن اشعث (م. ٢٧٥ق)، سنن ابى داود، تحقيق: سعيد محمد لحام، بيروت: دار الفكر، ١٤١٠ق.
٢٤. احمدى ميانجى، على (م. ١٤٢١ق)، مكاتيب الرسول ﷺ، قم، انتشارات دار الحديث، ١٤١٩ق.
٢٥. ازهرى، محمد بن احمد (م. ٣٧٠ق)، تهذيب اللغة، تحقيق: محمد عوض مرعب، بيروت: دار احياء التراث العربي، ٢٠٠١م.
٢٦. اسماعيلي، مهران، بنى قينقاع، دائرة المعارف قرآن كريم، مركز فرهنگ قرآن، قم، بوستان كتاب، ١٣٨٧ش.
٢٧. _____، بنى نصير، دائرة المعارف قرآن كريم، مركز فرهنگ قرآن، قم، بوستان كتاب، ١٣٨٧ش.
٢٨. انوشه، حسن، بنى قينقاع، دائرة المعارف تشيع، زير نظر احمد صدر حاج سيد جوادى، تهران: نشر شهيد سعيد محبى، ١٣٨٤ش.
٢٩. بحراني، سيد هاشم حسيني (م. ١١٠٧ق)، البرهان في تفسير القرآن، تهران: بنياد بعثت، ١٤١٦ق.
٣٠. بخارى، محمد بن اسماعيل (م. ٢٥٦ق)، صحيح البخارى، بيروت: دار الفكر، ١٤٠١ق.
٣١. بغدادى، على بن محمد (م. ٧٤١ق)، لباب التأويل في معاني التنزيل، تحقيق: محمد على شاهين، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٥ق.
٣٢. بغوى، حسين بن مسعود (م. ٥١٠ق)، معالم التنزيل (تفسير بغوى)، تحقيق: عبدالرزاق مهدي، بيروت: دار احياء التراث العربي، ١٤٢٠ق.
٣٣. بلاذرى، احمد بن يحيى، انساب الاشراف، تحقيق: سهيل زكار، بيروت: دار الفكر، ١٤١٧ق.
٣٤. _____، فتوح البلدان، بيروت: دار ومكتبة الهلال، ١٩٨٨م.

۳۵. بیضاوی، عبدالله بن عمر (م. ۶۸۵ق)، انوار التنزیل و اسرار التأویل (تفسیر بیضاوی)، تحقیق: محمد عبدالرحمن مرعشلی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.
۳۶. بیهقی، احمد بن حسین (م. ۴۵۸ق)، السنن الکبری، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۶ق.
۳۷. پیشوایی، مهدی، تاریخ اسلام (از جاهلیت تا رحلت پیامبر اسلام)، قم، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۲ش.
۳۸. ترمذی، محمد بن عیسی (م. ۲۷۹ق)، سنن الترمذی، تحقیق: عبدالوهاب عبداللطیف، عبدالرحمن محمد عثمان، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۳ق.
۳۹. ثعلبی، احمد بن ابراهیم (م. ۴۲۷ق)، الکشف والبیان فی تفسیر القرآن (تفسیر ثعلبی)، تحقیق: ابن عاشور، ساعدی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
۴۰. جعفریان، رسول، آثار اسلامی مکه و مدینه، تهران: نشر مشعر، ۱۳۸۶ش.
۴۱. جواد علی (م. ۱۴۰۸ق)، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، تهران: الشریف الرضی، ۱۳۸۰ق.
۴۲. جوهری، اسماعیل بن حماد (م. ۳۹۳ق)، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة، تحقیق: احمد عبدالغفور عطار، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۴۰۷ق.
۴۳. حافظ ابرو، شهاب الدین عبدالله خوافی (م. ۸۳۳ق)، جغرافیای حافظ ابرو، تحقیق: صادق سجادی، تهران: نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۵ش.
۴۴. حاکم حسکانی، عبیدالله بن عبدالله (م. ۵۰۶ق)، سیمای امام علی علیه السلام در قرآن، ترجمه یعقوب جعفری، قم، انتشارات اسوه، ۱۳۸۱ش.
۴۵. حسینی طباطبائی، مصطفی، خیانت در گزارش تاریخ، تهران: انتشارات چاپخش، ۱۳۶۸ش.
۴۶. دیاربکری، حسین بن محمد (م. ۹۶۶ق)، تاریخ الخمیس فی احوال أنفس نفیس، بیروت: دار صادر، بی تا.
۴۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (م. ۵۰۲ق)، مفردات الفاظ القرآن، نشر کتاب، ۱۴۰۴ق.
۴۸. زبیدی، سید محمد مرتضی حسینی (م. ۱۲۰۵ق)، تاج العروس من جواهر القاموس، تحقیق: علی شیری، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
۴۹. زمخشری، محمود بن عمر (م. ۵۳۸ق)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، تحقیق: محمد عبدالسلام شاهین، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۷ق.
۵۰. سامانی، سید محمود، بنی قریظه، دائرة المعارف قرآن کریم، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۷ش.
۵۱. سباعی، احمد، تاریخ مکه، مکتبة إحياء التراث الإسلامي، ۱۴۲۰ق.
۵۲. سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت (تحلیل کامل زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله)، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۵ش.
۵۳. سجادی، سید جعفر، فرهنگ معارف اسلامی، تهران: انتشارات دانشگاه، ۱۳۷۳ش.

۵۴. سمعانی، عبدالکریم بن محمد (م. ۵۶۲ق)، الأنساب، تحقیق: عبدالرحمن معلّمی، حیدرآباد، مجلس دائرة المعارف العثمانية، ۱۳۸۲ق.
۵۵. سمهودی، علی بن احمد، وفاء الوفاء بأخبار دارالمصطفى ﷺ، بیروت: دارالکتب العلمية، ۲۰۰۶م.
۵۶. سیدی، محمد، بنی قینقاع، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر: کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۳ش.
۵۷. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
۵۸. شراب، محمد محمد حسن، المعالم الأثرية فی السنة والسیرة، دمشق، دارالقلم، ۱۴۱۱ق.
۵۹. شهیدی، سیدجعفر، تاریخ تحلیلی اسلام (از آغاز تا نیمه نخست سده چهارم)، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳ش.
۶۰. صادقی، مصطفی، پیامبر ﷺ و یهود حجاز، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۲ش.
۶۱. صالحی شامی، محمد بن یوسف (م. ۹۴۲ق)، سبل الهدی والرشاد فی سیره خیر العباد، تحقیق: عادل احمد عبدالموجود، علی محمد معوض، بیروت: دارالکتب العلمية، ۱۴۱۴ق.
۶۲. صفدی، خلیل بن ایبک (م. ۷۶۴ق)، الوافی بالوفیات، تحقیق: احمد الأرنؤوط، ترکی مصطفی، بیروت: دار إحياء التراث، ۱۴۲۰ق.
۶۳. صفری فروشانی، نعمت الله؛ عالمی، سیدعلیرضا، فدک، دانشنامه فاطمی، زیر نظر علی اکبر رشاد، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۳ش.
۶۴. طباطبائی، سید محمد حسین (م. ۱۴۰۲ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۶۵. طبرسی، فضل بن حسن (م. ۵۴۸ق)، تفسیر جوامع الجامع، تحقیق: ابوالقاسم گرجی، تهران: انتشارات دانشگاه، ۱۳۷۷ش.
۶۶. _____، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
۶۷. طبری، محمد بن جریر (م. ۳۱۰ق)، تاریخ الامم والملوک، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار التراث، ۱۳۸۷ق.
۶۸. _____، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۱۲ق.
۶۹. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، تحقیق: سیداحمد حسینی، تهران: المكتبة المرتضوية، ۱۳۷۵ش.
۷۰. طوسی، محمد بن حسن (م. ۴۶۰ق)، التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: احمد قصیر عاملی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۷۱. عاملی، سیدجعفر مرتضی، الصحیح من سیره النبی الأعظم ﷺ، بیروت: دارالهادی، ۱۴۱۵ق.

٧٢. عیاشی، محمد بن مسعود (م. ٣٢٠ق)، کتاب التفسیر، تحقیق: سیدہاشم رسولی محلاتی، تہران: چاپخانہ علمیہ، ١٣٨٠ق.
٧٣. فخر رازی، محمد بن عمر (م. ٦٠٦ق)، التفسیر الکبیر، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ١٤٢٠ق.
٧٤. فراہیدی، خلیل بن احمد (م. ١٧٥ق)، العین، تحقیق: مہدی مخزومی و ابراہیم سامرائی، قم: مؤسسۃ دارالہجرۃ، ١٤١٠ق.
٧٥. قاسمی، محمد جمال الدین (م. ١٣٣٢ق)، محاسن التأویل، تحقیق: محمد باسل عیون السود، بیروت: دارالکتب العلمیۃ، ١٤١٨ق.
٧٦. قرطبی، محمد بن احمد (م. ٦٧١ق)، الجامع لاحکام القرآن، تہران: انتشارات ناصر خسرو، ١٣٦٤ش.
٧٧. قزوینی، زکریا بن محمد، آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمہ: جہانگیر میرزا قاجار، تحقیق: میرہاشم محدث، تہران: انتشارات امیرکبیر، ١٣٧٣ش.
٧٨. قمی، علی بن ابراہیم، تفسیر القمی، تحقیق: سیدطیب موسوی جزائری، قم: دارالکتاب، ١٤٠٤ق.
٧٩. کاشانی، فتح اللہ بن شکر اللہ (م. ٩٨٨ق)، تفسیر منہج الصادقین فی الزام المخالفین، تہران: کتابفروشی علمی، ١٣٣٦ش.
٨٠. کتاب مقدس، ترجمہ: فاضل خان ہمدانی، ویلیام گلن، ہنری مرتن، تہران: انتشارات اساطیر، ١٣٨٠ش.
٨١. کحالہ، عمر رضا (م. ١٤٠٨ق)، معجم قبائل العرب القدیمۃ والحديثۃ، بیروت: مؤسسۃ الرسالۃ، ١٤١٤ق.
٨٢. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تحقیق: علی اکبر غفاری، تہران: دارالکتب الاسلامیۃ، ١٣٦٣ش.
٨٣. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، تحقیق: محمد باقر بھودی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ١٤٠٣ق.
٨٤. مسعودی، علی بن حسین، التنبیہ والاشرف، تحقیق: عبداللہ اسماعیل صاوی، قاہرہ: دارالصاوی، بی تا.
٨٥. مسلم نیشابوری، مسلم بن حجاج (م. ٢٦١ق)، صحیح مسلم، بیروت: دارالفکر، بی تا.
٨٦. معرفت، محمد ہادی (م. ١٣٨٥ش)، التمهید فی علوم القرآن، قم: نشر اسلامی، ١٤١٥ق.
٨٧. مفید، محمد بن محمد (م. ٤١٣ق)، الارشاد فی معرفۃ حجج اللہ علی العباد، تحقیق: مؤسسۃ آل البیت (ع)، بیروت: دارالمفید، ١٤١٤ق.
٨٨. مقاتل بن سلیمان (م. ١٥٠ق)، تفسیر مقاتل بن سلیمان، تحقیق: عبداللہ محمود شحاتہ، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ١٤٢٣ق.
٨٩. مقدسی، مطہر بن طاہر (م. ٣٥٥ق)، البدء والتاریخ، تحقیق: پورسعید، مکتبۃ الثقافۃ الدینیۃ، بی تا.
٩٠. مقریزی، احمد بن علی (م. ٨٤٥ق)، امتاع الاسماع بما للنبی من الاحوال والاموال والحفدۃ والمتاع، تحقیق: محمد نمسی، بیروت: دارالکتب العلمیۃ، ١٤٢٠ق.

۹۱. مكارم شيرازى، ناصر و ديگران، تفسير نمونه، تهران: دارالكتب الاسلاميه، ۱۳۷۴ش.
۹۲. ميدي، رشيدالدين احمدبن ابى سعد (م. ۵۲۰ق)، كشف الاسرار و عدة الابرار (تفسير خواجه عبدالله انصارى)، تحقيق: على اصغر حكمت، تهران: انتشارات اميركبير، ۱۳۷۱ش.
۹۳. واقدى، محمدبن عمر (م. ۲۰۷ق)، المغازى، تحقيق: مارسدن جونز، بيروت: مؤسسة الاعلمى، ۱۴۰۹ق.
۹۴. ياقوت حموى، ياقوت بن عبدالله (م. ۶۲۶ق)، معجم البلدان، بيروت: دار احياء التراث العربى، ۱۳۹۹ق.
۹۵. يعقوبى، احمدبن ابى يعقوب (م. ۲۹۲ق)، تاريخ يعقوبى، بيروت: دار صادر، بى تا.
۹۶. يوسفى غروى، محمدهادى، موسوعة التاريخ الاسلامى، قم: مجمع الفكر الاسلامى، ۱۴۲۸ق.